

چرا داکتر کاکر استقلال و شاه امان الله

و مشروطه خواهان را تخریب میکند ؟

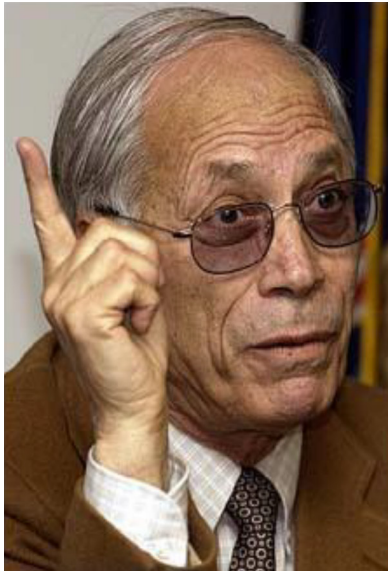
(بخش دوم)

تا شخص سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

داکتر کاکر در عهد اقتدار خلق و پرچم چه تدریس میکرد؟

امین فرهنگ مقاله بی بنام تبصره بردو مکتوب دارد که در اخیر کتاب پدرش به نشر رسیده است. او در مقاله



پوهاند داکتر حسن کاکر

خود این حکم کاکر را که: «فرهنگ یک چپی دموکراتیک مربوط به پرچم است» [۱۲] ، رد کرده میگوید که کاکر در زمان اقتدار تره کی مقاله مینوشته و در جرید کابل به نشر میرسانده است. او ادرس یکی دو مقاله کاکر را چنین بدست میدهد و مینویسد: «دکتور کاکر در انیس مورخه ماه سرطان سال ۱۳۵۷ در عصر تره کی مقاله تحت عنوان «امیر عبدالرحمن و سردار داود» نشر و در آن ضمن مقایسه این دو زمامدار افغانی هر دو را ظالم، بی کفایت و ضد منافع ملی قلمداد نموده و در نتیجه گیری اخیر زمامداران آن وقت کشور را (سال ۱۳۵۷) نظر به اینکه از بین ملت بپا خاسته و مشکلات کشور را بیشتر درک نموده اند با کفایت گفته آینده خوبی برای افغانستان پیش بینی فرموده اند. [مراجعه شود به روزنامه انیس، ۶ سرطان. کاکر در عهد ببرک کارمل نیز مقاله ای تحت عنوان «نگاهی به حکومت و جامعه افغانستان در دوره امارت امیر عبدالرحمن خان» نوشت و در مجله آریانا شماره دوم- سرطان - سنبله ۱۳۵۹ به نشر سپرد» [۱۳]

در تائید کلام داکتر امین فرهنگ باید افزود که داکتر کاکر به دو دلیل با حاکمیت خلقی سمپتی داشت، یکی بخاطر اینکه حاکمیت از دست خاندان محمدزانی که به قبیله بزرگ درانی منسوبند، بدست قبیله غلزی افتاد. تا هنوز هم در قندهار غلزی ها میگویند که درانی ها پادشاهی را از دست غلزی ها غصب کرده اند، چون تره کی وامین از رهبران خلقی هردو مربوط به قوم غلزی بودند. متأسفانه این ذهنیت با عبارت مختلف تا هنوز از سوی اکثریت قبیله غلزی اعم از تحصیل کرده و داکتر تا کمونست و دموکرات و لیبرال و غیره تکرار میشود.

دوم از این جهت که فرزندان داکتر کاکر (اعم از پسر و دختر) همگی عضویت حزب دموکراتیک خلق را داشتند. بنابراین بزرگان حزب یعنی تره کی وامین هردو او را خوب می شناختند که اگر خودش به حزب دموکراتیک سمپاتی نمی داشت، چگونه فرزندان خود را اجازه میداد که به عضویت حزب درآیند. اینکه فرزندان کاکر قبل از کودتای ثور به حزب مذکور جذب شده بودند یا بعد از کودتای ثور، دقیقاً برای من معلوم نیست، اما از آنجایی که خسریه داکتر کاکر، یکی از اعضای ارشد حزب بود و در وزارت اقوام و قبایل در عهد داکتر نجیب در مقام معین یا رئیس اداری کار میکرد و به جناح پرچم منسوب بود، نقش او را نباید در جلب و جذب فرزندان داکتر کاکر از نظر بدور داشت. و همو بود که در آخر کاکر را از زندان نجیب نجات داد.

چیز دیگری که سمپتی و هم‌نوائی داکتر کاکر را با حاکمیت خلق و پرچم نشان می‌دهد اینست که وی از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۶ در افغانستان باقی ماند، آیا کاکر گفته می‌تواند که در دوره کارمل، و حضور پر رنگ مشاورین شوروی در پوهنتون کابل، که تمام نصاب تعلیمی و تحصیلی وزارت معارف و تحصیلات عالی دچار دگرگونی گردید و مطابق ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم عیارگردید، داکتر کاکر، به محصلان تاریخ، چی چیزی غیر از ماتریالیسم تاریخی و سوسیالیسم علمی تدریس میکرد؟ آیا کدام روزی بر این نصاب تعلیمی و تحصیلی در داخل یا خارج پوهنتون اعتراض کرده و به رسم احتجاج صنف را ترک گفته است؟ هرگز نه! آیا سطری یا صفحه ای برضد تدریس مارکسیزم، لنینیسم به شاگردان و فرزندان افغانستان نوشته است؟ اگر نوشته باشد، در کدام روزنامه و کدام جریده با چه متن و مضمونی نوشته و به چاپ رسانده است، نشان بدهد! در غیر این صورت نباید خود را به عنوان یک شخصیت سیاسی مطرح کند و بگوید که برضد رژیم تره کی و کارمل و نجیب مبارزه میکرده است؟ وی چنان آدم ترسو و بزدل است که حتی بعد از خروج خود از کشور، و رسیدن به امریکا هم، او جرئت نکرد تا برضد رهبران رژیم خلق - پرچم، یا دولت تنظیم های چپ‌اولگر تحت رهبری برهان الدین ربانی و مسعود و غیره تنظیم های بنیادگرا و یا برضد بمباردمانهای خاتمانسوز ناتو و امریکا در دوران حکومت کرزی یک صفحه در رسانه های برون مرزی بنویسد. پس کجای این آدم به یک عنصر ملی و مبارز ضد تجاوز و ضد اشغال [۱۴] می ماند؟

تعبیر داکتر کاکر از استرداد استقلال:

با آنکه من جواب مستند و مستدل داکتر زمانی را برای هفت پشت داکتر کاکر و اعوان و انصارش کافی میدانم و قصد جواب به لاطیلات داکتر کاکر را در مورد خود نداشتم، مگر چیزی که مرا وادار به نوشتن این سطور نمود، تعبیر نادرست و غلط و خنده آور داکتر کاکر از استقلال است. کاکر بی شرمانه تحت الحمایگی انگلیس را بر استرداد استقلال ترجیح میدهد و از این موضع خود دفاع هم میکند.

داکتر کاکر در نقد خود بر کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، آنجا که فرهنگ میگوید: «استقلال افغانستان دوره جدیدی را در تاریخ کشور آغاز نمود.» جمله پرت (بی منطقی) نوشته است که از لحاظ محتوای خود مخالفت آشکار با استرداد استقلال و ضدیت با محصل استقلال یعنی شاه امان الله است. جمله کاکر چنین است: «استرداد استقلال یک موضوع رفع محدودیت بود که بالای روابط خارجی افغانستان وارد شده است غیر از آن افغانستان در سایر ساحات بکلی آزاد بود و در واقع امیر عبدالرحمن خان این محدودیت را در سال ۱۸۸۰ پذیرفته بود.» [۱۵]

نه خیر آقای داکتر، افغانستان استقلال سیاسی خود را با اولین قرارداد انگلیسها با شاه شجاع در ۱۸۰۹ از دست داده بود، نه در زمان امیر عبدالرحمن خان. من اسناد و شواهد از دست دادن استقلال خارجی شاهان و امیران افغانستان را از زمان شاه شجاع تا مرگ امیر حبیب الله، در مقاله ای مفصلی بجواب داکتر ستانیزی که در مورد استرداد استقلال کشور سخنانی شبیه شما در سال ۲۰۱۴ ابراز کرده بود، زیر عنوان «آقای ستانیزی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، چقدر پول از انگلیس و پاکستان گرفته اید؟» نوشتم و در پورتال افغان جرمن آنلاین نشر کردم که مورد استقبال وسیع عناصر ملی قرار گرفت. اکنون با خواندن این نوشته شما در ذهنم تداعی شد که داکتر ستانیزی هم ملهم از اندیشه های مخرب شما بوده است. کاش در آن زمان شما به دفاع از داکتر ستانیزی برمی خاستید تا نام شما را نیز در عنوان مقاله ام پهلوی نام وی علاوه می کردم. شما برای درک از دست دادن استقلال خارجی افغانستان یک بار به کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» (صفحه ۹۹۵) سری بزنید. در آنجا متن تمام قراردادهای رسمی افغانستان با انگلیس و روس آمده است.

مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر، فرهنگ در رابطه به این جمله داکتر کاکر این طور مینویسد: «پیش از این من از غرب زدگی کاکر صحبت کردم، جمله بالا که هدف آن واضحاً دفاع از سیاست دولت انگلیس در افغانستان و روش زمامداری ماضی در قبول حیثیت تحت الحمایگی و کوچک نشان دادن استقلال است، نشان میدهد که وی علاوه بر غرب زدگی، به انگلیس گرانی هم گرفتار می باشد. بهرحال پاسخ من به سوال او در این مورد آن است که استقلال بذات خود پیش آمد و دگرگونی عمده ای بود که دوره بعدی را از دوره پیشین جدا کرد، زیرا که با اعلان استقلال دروازه مملکت بروی جهان باز شد. افکار و نظریات جدید در کشور گسترش یافت و اقتصاد آن از مرحله تبادلۀ محدود

جنسی به مرحله داد وستد پولی وارد گردید و روابط تجارتي و فرهنگي با نقاط مختلف برقرار گردید. این نظرکاکر که تحت الحمایگی در برابر دولت برتانیه را مرادف به آزادی می شمارد از جانب مردم افغانستان تانید نمی شود. و اینجاست که باید پرسید، **آخر هدف زندگی چیست؟** کاکر به هرفکری که باشد، **نزد افغانها کیف و عصاره زندگی طوری که از مبارزات شان در طول تاریخ معلوم میشود، مستقل زیستن است***، نه زندگی در سایه حمایت بریتانیای کبیر.» [۱۶]

با توجه به جواب مرحوم فرهنگ، استنباط میشود که این استاد تاریخ تا مغز استخوان به انگلیس و سیاست استعماری آن (تحت الحمایگی) دل باخته است! این مورخ استعمارچشیده متاسفانه فرق بین تحت الحمایگی و استقلال را نمیداند و یا میداند و خود را به کوچه حسن چپ (استعمار) میزند! اگرکاکر در عوض ۱۴ سال تحصیل خود در انگلستان، به یک انگلیس استحاله شده باشد، نباید از مردم آزادی دوست افغانستان انتظار داشته باشد که آنها هم مثل او تحت الحمایگی را بر آزادی و استقلال سیاسی خود ترجیح بدهند.

داکتر کاکر باید بداند که استرداد استقلال کشور در ۱۹۱۹، دست آورد بزرگ جنبش مشروطیت دوم و ماحصل جهاد مردم افغانستان تحت رهبری شاه امان الله، برضد سلطه ۱۱۰ ساله استعمار انگلیس بر استقلال خارجی کشور بود که با امضای قرارداد صلح راولپندی، افغانستان وارد مرحله تازه ای از زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود شد. مرحله ای که با جنبش قانون سازی و تاسیس مراکز تعلیمی و تحصیلی برای عمومی مردم کشور همراه بود. ایجاد مناسبات سیاسی مستقل با کشورهای خارجی و تاسیس سفارت های افغانی در کشورهای متحابه و پذیرفتن سفیران کشورهای متحابه در کابل، مبارزه با فساد اداری و قطع امتیازات مستمری به خاندان محمدزانی، و سران قبایل و روحانیون متنفذ و تعمیم ارزش های دیگر اجتماعی در کشور.

در این مرحله از تاریخ کشور بود که افغانستان برای اولین بار صاحب یک قانون اساسی مدرن و عصری گردید. قانونی که در فصل حقوق عمومی: اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و حق ملکیت شخصی و مصونیت مسکن و منع مصادره دارائی و لغو بیگار و شکنجه و مجازات غیرقانونی و غیره نکات برجسته و اساسی بازتاب یافته بود (مواد: ۹ و ۱۰، ۲۲، ۲۴). بنابر حکم ماده ۱۱ این قانون، در حدود ۷۰۰ تان غلام و کنیز هزاره در شهر کابل از منازل اربابان خود برآمدند.

بگفته محقق دانمارکی استا اولسن: «در این قانون اساسی برای مردم افغانستان همان حقوقی پیش بینی گردیده بود که در قوانین لیبرال غربی وجود داشت. هویت ملی بحیث «افغان» از طریق حفظ حقوق برابر برای همه رعایای کشور تأمین میشد. این قانون اساسی در جامعه افغانستان انقلابی بود، نه تنها بخاطر اینکه حقوق مدنی شهروندان را اعتراف، عملیه دستگاه دولت را تنظیم و اصل مسئولیت کابینه را معین میکرد، بلکه همچنان به این دلیل که اقتدار پادشاه را محدود و تابع قانون می ساخت (ماده ۷) مقاطعه رادیکال از حاکمیت شخصی و استبدادی مروج در افغانستان بود.» [۱۷]

در پرتو مفاد همین قانون اساسی بود که اقلیت های دینی و مذهبی اجازه یافتند تا مناسک مذهبی خود را بطور مناسبی بجا آورند. غبار نوشته است که: «روح این مواد قانونی، آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوٹ کذب و ریا و فریبکاری میرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار و معجز هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ش = ۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حربیه) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زانی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد.» [۱۸]

امان الله خان به اهل تشیع افغانستان احترام عمیق میگذاشت و به تکیه خانه های شان میرفت و در دهرمسال هندوها در مراسم مذهبی شان شرکت می نمود.

از آنجایی که تأسیس و انکشاف تعلیم و تربیت یکی از وظایف اصلی دولت بشمار میرفت و این امر در تحقق تحولات اجتماعی نقش مؤثر داشت، لذا دولت امانی به تأسیس مکاتب در مرکز و ولایات پرداخت و بر طبق ماده ۶۸ قانون اساسی تحصیل دوره ابتداییه را اجباری ساخت و در پایتخت علاوه بر لیسه حبیبیه، لیسه های امان و امانی تأسیس گردید که در آنها استادان جرمنی و فرانسوی تدریس میکردند. افزون بر آن مکاتب رشدیه غازی، رشدیه استقلال، تلگراف، رسامی، نجاری، معماری، زراعت، دارالعلوم عربی، رشدیه مستورات، رشدیه جلال آباد، رشدیه قندهار، رشدیه هرات، دارالمعلمین هرات، رشدیه مزارشریف، رشدیه قطغن، مکتب پولیس، موزیک، قالین بافی، تدبیر منزل زنانه، مکتب طبیه، مستورات، خلاصه بیشتر از ۳۲۲ باب مکاتب ابتداییه در تمام ولایات کشور تأسیس گردید. و چندسال بعد سه صد نفر از شاگردان افغانی به کشور های چون: فرانسه، جرمنی، ایتالیا، اتحادشوروی، و ترکیه غرض فراگیری رشته های مختلف علوم و تخنیک اعزام شدند. [۱۹]

شاه امان الله در اوایل سال ۱۳۰۰ش (= ۱۹۲۱م) اعزام ۳۰۰ نفر متعلم را برای تحصیل به خارج منظور کرد. از جمله صد نفر به اروپا و دوصد نفر به هند که از آنجمله نیز صد نفر برای تحصیلات عالی اروپا در هند آماده میشدند. و برای مراقبت متعلمین مفتشینی نیز تعیین شده بودند که با شاگردان افغانی بخارج میرفتند. در همان سال بتعداد ۳۵ نفر شاگرد برعلاوه هدایت الله پسر شاه تحت نظر سردار محمد عزیز به فرانسه و ۴۸ تن دیگر تحت راهنمای سیدقاسم خان به آلمان فرستاده شدند. و باز در سال ۱۳۰۱ تعداد دیگری از شاگردان بخارج فرستاده شدند.

شاه امان الله عشق بیکرانی به تعلیم و تربیه و تعمیم سواد در مملکت داشت. چنانکه در یکی از بیاتیه های خودگفت: «من هر قدر در باب ترقی و بهبودی شما ملت تفکر نموده ام بدون علم دیگر راهی نیافته ام و پایه اول علم، مکتب است... چون چنین است نیک بدانید که بخیر شما بوده و شما را براه مستقیم مایل ساخته میخوام با کمال سویه از عالم باخبر شوید و ترقی کنید، تا کی در این مغاک جهل بوده از عالم بی خبر و از علم محروم باشید». در بیاتیه دیگری شاه با الفاظ ساده و عام فهم خطاب ب مردم اظهار نمود «... امروز که ما و شما علماء و فضلاء را بنظر عزت و احترام می نگریم تماماً از برکت علم است، باید بیش از پیش در تحصیل آن کوشید. آیا نمی بینید و خجالت نمی کشید از آنهایی که نسبت بما و شما صاحب کمال و عزت و اجلال هستند و بر ما فخر ها میکنند. حکومت شما و من عاجز کوشش ها کردیم و مکتب ها را از برای تحصیل علم جهت اولاد شما ملت تشکیل دادیم پس چرا کاهلی می نمائید و در اخذ تعلیم تنبلی میورزید؟ ... از برای خدا در مقابل این همه زحمات و دلسوزی حکومت خویش چرا اولادهای خود را بمکتب داخل نمی کنید؟ چرا بر حیات و آینده اولادهای خود دلسوزی نمی کنید که بی علم و جاهل و بیکمال میمانند. والله اگر شما بمکتب نرفتید خود را بدست خود خراب می نمائید.» [۲۰]

شاه امان الله وقتاً فوقتاً از امور تدریسی و امتحانات شاگردان خبر میگرفت. حکومت امانی در کار گسترش تعلیم و تربیه، هیچ گوشه دور یا نزدیک کشور را فراموش نکرد. بتاریخ ۱۶ اسد مکتب راستی در جلال آباد تأسیس شد و در ۲۶ حوت سال ۱۳۰۰ش مکتب ذکاوت در بامیان بازگردید. همچنان که مکتب دانش در چهلستون گشوده شد، مکتب معرفت در تاشقرغان تأسیس گردید. در سال ۱۳۰۰ش در نیمروز و در میمنه نیز مشعل معارف روشن گردید. دولت امانی برای تشویق اطفال به مکتب برای هر طفل مدرسه رو معاش معین کرد تا بدین وسیله مردم از رفتن فرزندان شان در مدارس ممانعت بعمل نیاورند. اما چون دیده شد که با وجود این مردم بخوشی فرزندان خود را به مکتب نمی فرستند، بنابراین تعلیمات ابتدایی را برای اطفال در قانون اساسی اجباری نمود. [۲۱]

شاه امان الله خان طرز جدید سواد آموزی را ایجاد و در معرض آزمایش قرار داد که شخص بی سواد در مدت ۱۰ روز اگر در هر روز دوساعت (جمله ۲۰ ساعت) درس میخواند، باسواد میشد و خواندن یاد میگرفت. شاه غازی این شیوه را در سال ۱۹۲۷ ایجاد کرد و خودش در همان سال هر شب به مسجد شاه دوشمشیره میرفت و شاگردان را سواد می آموخت و در پایان از شاگردان امتحان گرفت و معلوم شد که بعد از بیست ساعت درس از روی «اصول صوتی امانی» شخص می تواند کلمات را بخواند. سپس از این اصول برای سواد آموزی عساکر کار گرفتند و نتایج سودمندی حاصل شد. [۲۲]

در پهلوی تأسیس مکاتب، ایجاد کتابخانه ها، تیاتر و سینما و رادیو، توجه بموسیقی و رشد استعداد های هنری افراد و توسعه نشرات و آزادی مطبوعات نیز از توجه دولت امانی بدور نماند و در حدود ۲۳ جریده و مجله از قبیل: مجله اردو، مجله معارف، جریده امان افغان، جریده ارشادالنسوان (به سرپرستی و مدیریت اسما رئیسه مادر ملکه ثریا) جریده اتحاد مشرقی، جریده طلوع افغان قندهار، جریده بیدار مزار شریف، جریده اتفاق اسلام هرات، جریده انتقادی ستاره افغان به مدیریت غبار، و جریده ملی انیس و جریده نسیم سحر و غیره در مرکز و ولایات شروع به فعالیت نمودند که همه دم از استقلال و آزادی و تمامیت ارضی و صیانت از استقلال میزدند و « با امانتداری و دقت تمام کوشش های حکومت را بسود اصلاحات منعکس می ساختند و آراء و عقاید مردم را در پهلوی آن می نهادند. [۲۳]

شاه امان الله وقتاً فوقتاً از امور تدریسی و امتحانات شاگردان خبر میگرفت. حکومت امانی در کار گسترش تعلیم و تربیه، هیچ گوشه دور یا نزدیک کشور را فراموش نکرد. بتاريخ ۱۶ اسد مکتب راستی در جلال آباد تاسیس شد و در ۲۶ حوت سال ۱۳۰۰ ش مکتب ذکاوت در بامیان بازگردید. همچنان که مکتب دانش در چهلستون گشوده شد، مکتب معرفت در تاشقرغان تاسیس گردید. در سال ۱۳۰۰ ش در نیمروز و در میمنه نیز مشعل معارف روشن گردید. دولت امانی برای تشویق اطفال به مکتب برای هر طفل مدرسه رو معاش معین کرد تا بدین وسیله مردم از رفتن فرزندان شان در مدارس ممانعت بعمل نیاورند. اما چون دیده شد که با وجود این مردم بخوشی فرزندان خود را به مکتب نمی فرستند، بنابراین تعلیمات ابتدائی را برای اطفال در قانون اساسی اجباری نمود. [۲۴]

شاه امان الله خان طرز جدید سواد آموزی را ایجاد و در معرض آزمایش قرار داد که شخص بی سواد در مدت ۱۰ روز اگر در هر روز دوساعت (جمله ۲۰ ساعت) درس میخواند، باسواد میشد و خواندن یاد میگرفت. شاه غازی این شیوه را در سال ۱۹۲۷ ایجاد کرد و خودش در همان سال هر شب به مسجد شاه دوشمشیره میرفت و شاگردان را سواد می آموخت و در پایان از شاگردان امتحان گرفت و معلوم شد که بعد از بیست ساعت درس از روی «اصول صوتی امانی» شخص می تواند کلمات را بخواند. سپس از این اصول برای سواد آموزی عساکر کار گرفتند و نتایج سودمندی حاصل شد. [۲۵]

در پهلوی تأسیس مکاتب، ایجاد کتابخانه ها، تیاتر و سینما و رادیو، توجه بموسیقی و رشد استعداد های هنری افراد و توسعه نشرات و آزادی مطبوعات نیز از توجه دولت امانی بدور نماند و در حدود ۲۳ جریده و مجله از قبیل: مجله اردو، مجله معارف، جریده امان افغان، جریده ارشادالنسوان (به سرپرستی و مدیریت اسما رئیسه مادر ملکه ثریا) جریده اتحاد مشرقی، جریده طلوع افغان قندهار، جریده بیدار مزار شریف، جریده اتفاق اسلام هرات، جریده انتقادی ستاره افغان به مدیریت غبار، و جریده ملی انیس و جریده نسیم سحر و غیره در مرکز و ولایات شروع به فعالیت نمودند که همه دم از استقلال و آزادی و تمامیت ارضی و صیانت از استقلال میزدند و « با امانتداری و دقت تمام کوشش های حکومت را بسود اصلاحات منعکس میساختند و آراء و عقاید مردم را در پهلوی آن می نهادند. [۲۶]

غبار مینویسد که: «شاه امان الله خان از آغاز سلطنت خود با روشنفکران افغانی از در صمیمیت و همدردی داخل شد، او تمام محبوسین سیاسی و مشروطه طلب را از زندانهای پدر آزاد ساخت و با سایر روشنفکران در امور دولت شرکت بخشید... پس این فضای باز سیاسی در مملکت سبب شد که حلقه های سیاسی [مخفی در زمان امیرحبیب الله خان] بشکل علنی در آیند و آزادانه بفعالیت های سیاسی خود ادامه بدهند، گرچه هنوز تشکیل احزاب قانونی نبود، ولی این حلقه ها شکل حزب های غیر رسمی گرفتند که مشهور ترین آنها دو حلقه در کابل بود: یکی حلقه بی که خودش را «جوانان افغان» نام داده بود، و مرام تندتر و جنبه دست چپی داشت. اعضای عمده این حلقه عبارت بودند از: عبدالرحمن خان لودین، تاج محمدخان پغماتی، فیض محمدخان باروت ساکابلی، غلام محی الدین خان آرتی، سعد الدین خان و میرزا عبدالرحمن خان و محمد انور بسمل و میرزا نورمحمد خان و عبداللطیف خان، میرزا محمد اسمعیل خان، محمد سعید خان، میرزا جیلانی خان و غیره. نگارنده (غبار) نیز جزو اعضای همین حلقه سیاسی بودم.

حلقه سیاسی دوم که معتدلتر از حلقه اولی بودند و از طرف میر سید قاسم خان رهبری میشد، اینها بودند: عبدالهادی، فقیر احمدخان، سید غلام حیدر خان پاچای کنری. غلام رضا خان. غلام احمد رحمانی، فیض محمد خان

ناصری، و میرسید قاسم خان رهبر حلقه که یک بار به اعدام محکوم و تپای دار برده شد، اما حکم اعدام به حبس دوامدار تبدیل و سالهای دیگری در زندان باقی ماند. سردار عبدالحسین خان عزیزاز مجازات نجات یافت و به سفارت وزارت رسید. و یک عده دیگر.

غبارپس از معرفی دو گروه فعال سیاسی که بصورت علنی فعالیت داشتند، میگوید که: «با وجود فعالیت های سیاسی روشنفکران افغانی که روح دست چپی از آن آشکارا بود، در زمان دولت امانیه یک نفر از روشنفکران به اعدام و یا حبس سیاسی محکوم نگردید.» [۲۷]

شاه امان الله برآستی مرد انقلابی و از خودگذری بود. او نه تنها با حصول استقلال سیاسی افغانستان، حیثیت و اعتبار انگلیس ها را درانظار جهانیان خورد و خمیر نمود، بلکه با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزانی، خوانین و رؤسای قبایل و روحانیون بزرگ، دشمنی آنها را نیز بجان خرید. مبارزه بافساد و عنفات ناپسند قرون وسطایی جامعه، ترغیب مردم به پوشیدن لباس اروپائی بجای پیراهن و تنبان و لنگوته، تبدیل روزرخصتی جمعه به پنجشنبه [البته هدفش یکشنبه بود، مثلی که در ترکیه و پاکستان یکشنبه بجای روز جمعه رخصتی است]، دستور انتخاب یک همسر به ماموران دولتی، تحریم انتصاب مامورانی که همسر خارجی داشتند به وزارت خارجه، لغو مریدی و پیری در اردو، گرفتن امتحان ملانی از ملانماها، کشف حجاب زنان و دادن حق بسیار برای شان در برابر مردان و لغو نکاح صغیر با مردان مسن و... و... از جمله اقداماتی بود که هریک میتوانست آتش دشمنی را با دولت او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد.

شاه امان الله درجبهه خارج نیز به اقداماتی متوسل شد که برای ثبات کشورش میتوانست بسیار خطرناک باشد: مثلاً: تحریک قبایل آنسوی سرحد برای آزادی و دعوت سران شان به کابل، برسمیت شناختن حکومت موقت انقلابیون هندی و پذیرفتن مهاجران هندی درافغانستان، هریک روغنی بود که آتش دشمنی انگلیس با او را شعله ور میساخت. شاه امان الله به امیر بخارا اسلحه و عسکر کمک کرد تا برای آزادی کشورش از تسلط بلشویکها برزمد. شاه از انورپاشا و ابراهیم لقی، رهبران جنبش آزادی بخارا حمایت کرد.

دشمنی با چنین زعیم آزادی دوست و عاشق تعلیم و تحصیل فرزندان وطن برای تحول و ترقی کاملاً بی انصافی است و من بحال داکترکاکر تأسف میکنم که چطور وجدانش به او اجازه میدهد تا برضد یک چنین شاه میهن پرست، شاهی که جز سرفرازی و سربلندی و ترقی و تعالی مردم افغانستان، آرزوی دیگری نداشت، قلم براند؟ من واقعاً تا این حد داکتر کاکر را انسان انگلیس مشرب و ضد استقلال و دشمن شاه امان الله تصور نمیکردم. سالها قبل ملنگ جان شاعر امی و بیسواد اما آزادی دوست و استقلال طلب افغان در باره استقلال چنین سروده بود:

مردی ژوندی نه دی دچا چی استقلال نه وی

خه په هغه سر چی بی مغزو کی آزاد خیال نه وی

(کسی که استقلال ندارد، زندگی ندارد - چکنیم سری را که درآن فکرازادی نباشد)

کمترین خدمت شاه امان الله برای مردم افغانستان، تحصیل استقلال سیاسی کشور است. اما چرا داکتر کاکر چنین خدمتی را ارج نمیکذارد و استرداد استقلال را یک دست آورد مهم سیاسی حکومت امانی و نتیجه تلاش مشروطه خواهان دوم نمیداند و آنرا تا سطح رفع یک محدودیت سیاسی پائین می آورد؟ دلیل این کار او برخلاف نظر عمومی مردم آزادی دوست افغانستان، چیست؟ جز اینکه گفته شود، چون او ۱۴ سال سر در آخور انگلیس داشته است اکنون میخواهد با این گونه سخنان و موضع گیریهای خاینانه و ضد مفاخر ملی، دل ولینعمت خود انگلیس را خوشحال کند، نه دل مردم افغان را.

شاه امان الله کی بود و چه میخواست؟

شاه امان الله خان غازی، فرزند دوم امیر حبیب الله خان، مردی روشنفکر، صاحب نظر و متواضع و انسانی صمیمی و مردم دوست و به استقلال و اعتلای کشور سخت دل بسته و عاشق بود. رفتار و پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زیانزد مردم و او را محبوب القلوب همه ساخته بود.

همین کرکتر و سنجایی عالی اوست که عناصر آگاه و چیز فهم کشور و بخصوص اشراف زادگان نخبه ولایات کشور که به عنوان «غلام بچه گان» در دربار پدرش حضور داشتند و از روش امیر منزجر و خواهان تحولات سیاسی و فراهم آمدن فضای باز سیاسی بودند ، بدور شاهزاده امان الله که با آنها علایق دوستانه و رفیقانه داشت ، حلقه زدند و او را به رهبری جمعیتی که بعدها بنام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» یاد شدند، برداشتند.

بدون شک هرگاه او بعد از اعلان پادشاهی خود برای استرداد استقلال برضد انگلیس، قیام نمیکرد و مانند پدرش از دستورات انگلیس در امور مملکت داری پیروی میکرد، شاید تا زنده میبود (یعنی تا ۱۹۶۰ که سال فوت اوست)



پادشاه افغانستان باقی میماند و تا وقتی که انگلیس نمی خواست ، هیچکس دیگری برای جانشینی او قد علم نمی کرد. اما او که عاشق میهن و آزادی و سربلندی وطنش بود، این پادشاهی و تاج و تخت را در قدم آزادی و استقلال کشورش گذاشت و در اولین هفته تاجپوشی خود و در اولین نطقش خطاب به مامورین و شهریان شرافتمند کابل ، درمسجد بزرگ عیدگاه ، دم از استقلال عام و تام افغانستان زد و سلطنت خود را مشروط به کسب استقلال کامل کشور اعلان نمود و گفت:

« اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و

بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال

وحاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.» [۲۸]

سپس از مردم آزاده افغان، طلب کرد تا او را در تحقق این آرمان بزرگ ملی یاری رسانند. اعلیحضرت امان الله خان خطاب به عساکر و مامورین و شهریان کابل در حالی که دریشی سفر بری بتن داشت ، گفت :

شاه امان الله هنگام اعلام استقلال وحاکمیت ملی در ۱۹۱۹

« ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای

مادر وطن تهیه نسازم ! » « من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به

جای خود ننشانم ! » « ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من ! بیاورید آخرین هستی خود را برای

نجات وطن ، بیایید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم ! » [۲۹]

مردم مسلمان و استقلال طلب افغان نیز به این ندای جان بخشای پادشاه جوان خویش ، لبیک گفتند و با دادن

سر و جان خود در راه کسب آزادی، آماده پیکار با بزرگترین قدرت استعماری آن زمان یعنی انگلیس گردیدند. شاه امان

الله که دید انگلیس ها پاسخ نامه او را مبتنی بر به رسمیت شناختن افغانستان به عنوان یک کشور آزاد و مستقل و

دارای حقوق مساوی با سایر کشورهای مستقل نداده اند، طی نطقی در دربار کابل به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ در حالی

که سفیر انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت :

« من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم . بعد

از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان ، آزاد است و به هیچ نیروی ، به اندازه یک سر

موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین

امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده

پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی ! » سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: « بلی فهمیدم.» [۳۰]

سپس شاه جوانبخت، جهاد با انگلیس را بخاطر بدست آوردن استقلال کامل سیاسی روی دست گرفت.

سرانجام در تحت رهبری و زعامت وطن پرستانه اعلیحضرت شاه امان الله غازی ، استقلال سیاسی افغانستان حاصل

شد و افغانستان دوباره حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یافت و در صف ملل آزاد جهان قرار گرفت (۲۸ اسد

۱۲۹۸ش مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹م). اینکه در این نبرد نابرابر، اما عادلانه و برحق چقدر افغانهای غیورجانهای

شیرین خود را قربانی کرده اند، رقم دقیق آن معلوم نیست، ولی سربازان افغانی در جبهه خیرش هزار نفر [۳۱] تلفات دادند و در سپین بولدک قندهار تا رسیدن سردار عبدالقدوس خان دوکندک عساکر افغانی تا آخرین فرد و آخرین قطره خون خود مردانه رزمیدند تا همگی یاجام شهادت نوشیدند و یا زخمی گردیدند و از رمق افتادند. و در جبهه پکتیا جنگجویان قبایل وزیری و غیره با دادن دوهزار نفر قربانی دشمن را وادار به متارکه جنگ کردند. روانهای شهدای استقلال شاد و یادشان همیشه گرامی باد!

شاه امان الله از نظر خودی ها و بیگانه ها:

نویسنده آمریکایی، خانم ریه تالی ستورت، در مورد امان الله خان مینویسد: «امان الله خان یک حکمرانی بود که نه در شرق دیده شده بود و نه در غرب. هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و کش و فش (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هر جا میرفت و با مردم ملحق میگردید. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گاردمن است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت.» [۳۲]

محقق افغان فضل غنی مجددی در کتاب خود «افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان» در مورد شاه امان الله خان می گوید: مصری ها امان الله خان را شخص دموکرات و دوستدار ملت معرفی نموده و وی را رمز آزادی و مبارزه علیه استعمار انگلیس برای ملت مصر و شرق میدانستند. مصریها امان الله خان را مثال عالی یک پادشاه شرق در قرن بیستم میدانستند. مصریها در تعریف امان الله خان میخواستند کراهیت خود را نسبت به استعمار انگلیس ابراز کنند. امان الله خان در جلسات لویه جرگه ۱۹۲۴ با نمایندگان ملت بصفت پادشاه بسیار دموکرات عمل کرد و مباحثات او در فضای بسیار صمیمانه با نمایندگان، نمونه سیاست آزاد و بیمانند او در شرق بحساب میآید. برخلاف آنهای که امان الله خان را در اغتشاشات ۱۹۲۸ شخصیت ترسو و ضعیف وانمود و تمام ملامتیها را بر دوش او بار کرده اند، گروهی از محققین و ناظرین سیاسی میگویند که امان الله خان مرد شجاعی بود و هرگز ترس را نمی شناخت، زیرا امان الله خان از طرف شب و روز بدون حاضریشان در خیابانهای شهر کابل گردش میکرد و از هر نوع تهدید نسبت به شخص خود خوف نداشت. [۳۳]

فرایزر تنلر مورخ و سفیر انگلیس در کابل (که از بدخواهان امان الله خان بود) در باره او مینویسد: «امان الله خان متصف بشجاعت و دوستی وزعامت بود و از اجداد خود پاینده محمدخان تقلید میکرد. امان الله خان شخص وطندوست و طرفدار ترقی افغانستان بود و میخواست افغانستان در بین کشورهای جهان صاحب مقام عالی باشد. امان الله خان خطیب ارجمند و در شئون بین المللی معلومات کافی داشت. نقطه ضعف در شخصیت امان الله خان آن بود که دارای غرور و خود خواهی بود.» [۳۴]

موریس فوشه، سفیر فرانسه در افغانستان در عهد اماتی، در باره امان الله خان می نویسد: «این جوان در مقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب و حیرت آوری دارد. با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم، لباس جنرالی بتن داشت. جلد سفید، چشمان سیاه و درشت دارد. در چشمان او اقتدار و حزم و اعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر ذکاوت سرشار، شهامت و با فهم مسایل سیاسی هر کس را تحت تاثیر خود قرار میدهد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس و انگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند و نظر و فیصله خود را نسبت به آنها صادر نماید. او صاحب عزم و اراده قوی است. تا هنوز صیقل زمانه را ندیده و کامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است. کلمات نمیتواند بزرگی و عظمت شخصیت او را بیان کند.» [۳۵]

... پرستیژ امان الله خان چه در افغانستان و چه در هند - جایی که جنبش پان اسلامیستی عجیبی در پیروی از «خلافت» به راه افتاده بود- به اوج شگوفانی می رسد. [۳۶]، در سال ۱۹۲۰ برای مسلمانان هند، افغانستان قلب اسلام به حساب میآید و امان الله خان را پادشاه خود می دانستند. [۳۷]

نتیجه:

با در نظر داشت این همه عشق به میهن و مردم و خدمات، چگونه یک مورخ با وجدان میتواند آن شاه و وطنپرست و عاشق میهن را که جز سربلندی و سرفرازی ملتش آرزوی دیگر نداشت، و میخواست این کشور و این ملت را از خواب سنگین قرون وسطانی بیدار کند و به حرکت به جلو هدایت کند، تخریب نماید؟ معلومدار است که این تخریبیات به خواست دشمنان تاریخ این وطن بخصوص انگلیس و سپس پاکستان صورت گرفته و میگیرد و یا هم از روی دشمنی قبیلوی که در افراد تنگ نظر و سبک مغز سراغ شده میتواند، صورت می گیرد. داکتر کاکر کسی است که تا کنون در زیرچتر نام های پشتون و داکتر تاریخ و استاد پوهنتون، بطور مرموزی این وظیفه را به پیش برده است و در سالهای اخیر که از کشور خارج شده است، این نیت پلید و شوم خود را در لابلای نوشته های مختلف خود بروز داده است که خوشبختانه توسط یک شخصیت با وجدان دیگر پشتون از خانواده نامدار غازی میرزمان خان کنری، چهره اصلی اش افشا شد و ما به ماهیت اصلی این داکتر جعلکار پی بردیم.

داکتر کاکر باید بداند که نادرشاه و برادرانش در مدت ۳ و ۴ سلطنت خود، مطابق پالیسی انگلیس تلاش کردند تا نام و نشان شاه امان الله غازی را از صفحات تاریخ محو و نابود کنند، ولی با وجود سوختاندن تمام کتب درسی عهد امانی که در آنها نام و عکس آن غازی مرد وجود داشت، یکجا با قصر زرنگار که در آن اعلامیه برسمیت شناختن استقلال افغانستان قرانت شده بود در آتش سوختند، اما نتوانستند که نام آن شاه میهن پرست را از ذهن و قلب مردم افغانستان پاک کنند. پس تو با مغز بیمار تو توان محو کردن نام و نشان شاه امان الله را نداری، زیرا نام امان الله با نام استقلال کشور عجین شده است و تا استقلال پا برجا باشد، نام او نیز پابرجا خواهد بود. و هیچکسی نمیتواند ذره بی از محبوبیت آن شخصیت ملی را از قلب و ذهن مردم حق شناس افغان کم کند.

میر غلام محمد غبار با نوشتن کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»، علامه حبیبی با نوشتن کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان»، فیض محمد کاتب با نوشتن کتاب «تذکره انقلاب»، داکتر زمانی با نوشتن کتاب «بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس بر ضد حکومت امانی» و آقای پیکار پامیر با نوشتن کتاب «ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان»، داکتر حشمت با نگاشتن کتاب «از جنبش مشروطه تا دولت مشروطه»، و کاندید اکادمیسین اعظم سیستمی با نوشتن کتابهای: ۱- «علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متفقد»، ۲- «دفاع از شاه امان الله و استقلال، وجیهه ملی ماست»، ۳- «دفاع از ارزشهای ملی، وظیفه عناصر ملی است»، ۴- «حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟» و داکتر سید عبدالله کاظم با نگاشتن مقالات محققانه منجمله:

- ۱- «استرداد استقلال کامل افغانستان افسانه نیست!»، ۲- «نگاهی به علل و انگیزه های سقوط دوره امانی»،
- ۳- «به مناسبت تجلیل از یکصد و بیست و چهارمین سالگرد تولد اعلیحضرت امان الله شاه غازی»،
- ۴- «قصر دارالامان - یادگار بزرگ عصر تجدیدگرایی در کشور»، ۵- «شاه امان الله غازی و تشکیل اولین حزب سیاسی رسمی در افغانستان - به مناسبت نود و ششمین سالگرد استرداد استقلال کشور»،
- ۶- «تجلیل از سالگرد استقلال کشور یک وجیهه ملی - بمناسبت ۹۴ مین سالگرد استقلال»، ۷- «یک بیانیه مهم تاریخی: سخنرانی پرمحتوای شاه امان الله در کراچی»، ۸- «منار علم و جهل» نماد مبارزه علیه بنیادگرایی»
- ۹- کتاب «زنان افغان در زیر فشار عنعنه و تجدد» و دیگر مقالات ارزشمند خویش نام و نشان و کارنامه های آن شاه ترقیخواه را دوباره احیاء کرده و به نسل های امروز و آینده و بالنده کشور سپرده اند، که هیچکسی قدرت نابودی آنها را ندارد.

برای حسن ختام مقاله، این عبارت موجز اما پر واقعیت داکتر زمانی را نقل میکنم که در بخش ششم مقاله خویش نوشته است: «یاوه سرانی ها، ناسزا گونی ها، تحریف فاکت های تاریخی، حملات شخصی و هتک حرمت ناقدین و خانواده هایشان، نشان داد که آقای کاکر از موضوعات مطرح شده در رابطه با جعلکاری هایش گریز نموده و یکبار دیگر با تلاش مذبحانه اش و جعلکاری های بیشتر کوشید حقایق تاریخی کشور عزیزمان را تحریف کند. مگر میتوان از یک تاریخ نویس اجرتی، مکار، جعلکار، فریبکار، سیه کار، و شیادی که حتی اهانت، بیحرمتی و تحقیر خون هزاران شهید راه آزادی و استقلال کشور را عار نمیداند، و از حقیقت روشن تهاجم استعمار انگلیس به منطقه و شبه قاره هند و افغانستان منکر است، میتوان انتظار دیگری داشت؟»

در آخر باید گفت: دکترای تاریخ ننگت باد پوهاند کاکر! تو مایه ننگ افغانیت و پشتونولی استی، ترا ملت آزادی دوست افغانستان هرگز نخواهد بخشید. تو با این طرز دید نوکرمشانه و استعمارطلبانه، این ننگ را به نام یک تاریخدان پشتون با زیر پا نمودن وجدانت خریدی و خود را بد نام تاریخ ساختی! روی تو جعلکارتاریخ سیاه باد که تیغ تهمت و افتراء بروی غازیمرد نامدار شاه امان الله کشیدی، و شخصیتی را که تاج پرافتخار تاریخ استقلال خواهی افغانهاست، کسی که باشهامت و غرور افغانی برای حصول استقلال کشور شمشیر از نیام کشیده بود، و در کمترین زمان شاهد استقلال را به ملت آزادی دوست خود ارمغان داد، و ملت حق شناس ما از آن تاریخ تا امروز که ۹۷ سال از آن میگذرد، هرساله از استرداد استقلال و محصل آن قدرشناسی میکنند، مگر تو بعد از بازگشت از انگلستان در خلوت خود، خون گریه میکردی که چرا مردم تا این حد، از آن شاه و استقلال کشور قدر دانی میکنند و هر دو را گرامی میدانند!؟

پایان ۲۴ / ۶ / ۲۰۱۶

مآخذ و زیر نویسها:

- [۱] http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zamani_abr_peramun-naweshta-hai-hassan-.pdf°kakar-
- [۲] افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۱۰۸، مقاله (نقدی برنظرشتابزده یک پوهاند) از داکتر رضوی غزنوی
- [۳] http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zamani_abr_peramun-naweshta-hai-hassan-kakar-.pdf
- [۴] حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ دوم، ص ۱۳۰-۱۳۱
- [۵] حبیبی، جنبش مشروطیت، ص ۱۶۸ چاپ اول، مطابق ص ۱۸۱ چاپ دوم
- [۶] فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۱۱۲
- [۷] داکتر زمانی، مقاله (داکتر کاکر... بزرگترین تحریف نگار و جعلکارتاریخ معاصر افغانستان!) (افغان جرمن آنلین ۲۰۱۶)
- [۸] حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، چاپ پشاور، ص ۲۲۲
- [۹] فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۱۱۲
- [۱۰] داکتر زمانی، مقاله (داکتر کاکر... بزرگترین تحریف نگار و جعلکارتاریخ معاصر افغانستان، (بخش ۴) افغان جرمن آنلین ۲۰۱۶)
- [۱۱] ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ترجمه کوهسار کابلی، صص ۱۰، ۱۲، نیز مقاله اخیر داکتر زمانی درباره داکتر کاکر (بخش پنجم)
- [۱۲] فرهنگ، ج ۲، ص ۱۰۸۱
- [۱۳] فرهنگ، ج ۲، ص ۱۰۸۱
- [۱۴] - من کر شوم اگر داکتر کاکر بخاطر مبارزه برضد رژیم پرچمیها زندانی شده است. در نامه های نماینده سازمان عفو بین المللی (آرماکورا) عنوانی هریک از اعضای شورای انقلابی تذکر رفته بود که (داکتر کاکر استاد پوهنتون کابل بیگناه است و میخواست است از کابل به لغمان برای دیدار خانواده اش برود مگر در راه سفر، او را به اتهام فرار از کشور دستگیر کرده و زندانی ساخته اند. عفو بین المللی از هر عضو شورای انقلابی تقاضا کرده بود تا او را عفو نمایند.) و بالاخره عریضه خود داکتر کاکر با وساطت خسبره اش (که یک حزبی سرشناس بود) برای من که عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی بودم نشان داده شد که در آن تقاضای عفو شده بود. و من به خسبره اش وعده دادم که اگر کسی از ما نظر بخواد من نظر عفو را تایید میکنم. روزی که موضوع عفو کاکر از سوی عبدالرحیم هاتف در هیئت رئیسه شورای انقلابی مطرح گردید، در آنجا نیز کسی از ضدیت پوهاند کاکر، با رژیم حرفی بر زبان نراند و صرف احتمال فرار از او از کشور مطرح گردید و بالاخره در همان جلسه به رهائیش نظر داده شد.
- [۱۵] فرهنگ، همان، ج ۲، ص ۱۰۵۷
- [*] - برای درک اهمیت استقلال پوهاند کاکر را به خواندن مقاله (شاه امان الله خان و استرداد استقلال افغانستان - مجتمع جامعه مدنی افغانستان) حواله میدهم تا این مقاله را بخوانند و خود را آگاه سازند.
- [۱۶] فرهنگ، همان، ج ۲، ص ۱۱۴۳
- [۱۷] - استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر، ص ۱۲۴
- [۱۸] - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۱، ج ۴، ص ۷۹۲
- [۱۹] - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۷۹۲
- [۲۰] - سیستانی، علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ، چاپ ۲۰۰۴، فصل دوم، ریفورمها در عرصه معارف
- [۲۱] - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۹۳
- [۲۲] - امان افغان، شماره ۱۷، ص ۳
- [۲۳] - فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد امان الله خان، ص ۱۵۴-۱۵۵

- [۲۴] - دكتور اسدالله حبيب ، دوره امانی ، چاپ ۱۳۶۸ کابل ، ص ۷۴
- [۲۵] - کاندید اکادمسين دكتور اسدالله حبيب، دوره امانی ، ۴۴
- [۲۶] - غبار ، افغانستان درمسیرتاریخ، ج ۱، ص ص ۷۹۳
- [۲۷] - غبار ، افغانستان درمسیرتاریخ، ج ۱، ص ص ۷۹۷-۷۹۸
- [۲۸] - حاکمیت قانون در افغانستان ، چاپ ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) به اهتمام حبيب الله رفيع ، ص ۸
- [۲۹] - حاکمیت قانون در افغانستان، ص ۸
- [۳۰] - دلبلیو ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان ، ترجمه علی محمد زهما ، چاپ پشاور ، ص ۱۳۵
- [۳۱] - درکشور خداداد افغانستان، (سفرنامه افسر اتریشی، ایمیل ریپچکا، ۱۹۱۵ - ۱۹۲۰) ترجمه رتیبیل آهنگ، چاپ ۲۰۱۴ آلمان، ص ۲۳۱
- [۳۲] - ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان، صص ۲۵،۷
- [۳۳] - فضل غنی مجددی ، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان ، چاپ ۱۹۹۷ ، امریکا، ص ۳۲۸
- [۳۴] - فضل غنی مجددی، ص ۳۳۰
- [۳۵] - تیمورشاه یوسفزی، ملی تاریخ، سایت بینوا
- [۳۶] - اولیویه روی، افغانستان اسلام و نوگرانی سیاسی ص ۱۰۰
- [۳۷] - ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان ، ص ۳۲
-